

حسب حال متفاوتی از «پی رفورنیه» نوازنده

معروف ویلن سل

نوشته: برنارد گاوتی

ترجمه: پروانه سپهری

نوازنده‌ای از نسل کمیاب

«دوستم پی برا هیچ نوازی زیاتر از سازی پرفورنه
نیست.»

کولت

با کسی که موجب اعجاب من است، ارتباط
نزدیکی دارم. MONTAIGNE حق دارد که
میگوید: «دوستی مانند صاعقه‌ای به قلب اصابت
میکند.»

بارها میبایستی برای دوستی با او، متحمل
نیشهای دوستان باشم. انسان سعی دارد بعنوان



منتقد، بی طرفی خود را حفظ کند. دست در دست هنرمندی، از سالن کنسرتی خارج می‌شویم، آنوقت انتظار دارید که مردم فکر کنند در انتقاد، بی طرفی خود را حفظ می‌کنید! در اینجا فقط باید گفت: «عذر می‌خواهم آقای منتقد.»

او قبل از اینکه با من دوست شود، مورد اعجاب من بود. من هنرمندی را به دوستی خود برگزیده‌ام که مطمئن بودم هیچگاه مرا ناامید نخواهد کرد. و جدآ، من همواره کوشش داشتم بین دوستی و احساس تعادل را حفظ کنم و هرگز در مرفع ضعف مرتکب گناه نشوم.

* * *

— پی‌یر!

— ...

— راستی یادگاری کولت چقدر قشنگ است!

این را چه وقت بتو داد؟

— اگر اشتباه نکنم بسال ۱۹۴۸:

«به پی‌یر فورنیه که زیباترین نغمه‌ها را
میتواند...»

— خدا میداند که تو هم موفق شدی این تحسین را
به او بازگردانی. چون روز موعود دیگر یک
داستان نیست، سرودی است مهیج با یک
هارمونی کامل:

«به آرامی بالا می‌آید و بر حجمش افزوده
میشود. با عمری کوتاه برای به ثمر رسیدن... و من
تنهای تنها... رنگها شکل می‌گیرند روی سنگها و
طبیعت در مقابلم گشوده، مانند کتاب، وقتی
ابرها مانند گلها فرم می‌گیرند، همچون زورق‌های
بادی، چون واحه‌ای در دریای بیکران کویر!»

— چطور تاکنون در باره کولت بعنوان یک
موزیسین چیزی نوشته‌اند؟ بد نیست قدری در
این باره فکر کنی.

— کسی این قصد را داشت و او خود کولت بود!
میتوانی تصور کنی که او بهتر از هر شخص دیگر
از عهده این کاربر می‌آید! و GIDE، آیا او
را هم خوب می‌شناختی؟

— خوب می‌شناختم؟ نه کاملاً، کمی با او آشنا
بودم و هنوز از او خاطره‌های خوبی دارم. سال
۱۹۴۵ بود. ما در هتل MONT - DORE
با هم آشنا شدیم. راستی میدانید GIDE چطور
آدمی بود؟ من سعی کردم در سن و سالی که او
داشت، به اعماق افکارش پی ببرم. برایم
تعجب آور بود که او چطور با آگاهی یک کشیش
پروتستان، آنقدر لغت‌های آتشین درباره جوانی،
شجاعت و عشق به زندگی به زبان می‌آورد. برای
من مشکل بود که باور کنم این همان انسان
است....

غروب یک روز با او ملاقاتی داشتم، مدتی
با هم صحبت کردیم و من انسانی بنام GIDE
کشف کردم که تصویرش را نمی‌کردم، مهاجری
که نسبت به همه عالم و همه چیز بدبین بود. من
به نوبه خود، او را فردی بی آرایش و قابل اعتماد
یافتم، علاقمند به موزیک. البته در این جهت
عشق او به آموختن، بدون شک، بیشتر از
اطلاعاتش از موزیک بود. نظریات او درباره
شومان، نشانه اعتقادات عمیق روشنفکرانه او
بود، روشنفکرانه، نه فلسفی. او از سیستمها
و «ایده‌های بزرگ» متنفر بود.

— «اگر یک فیلسوف به سؤال کسی جواب
دهد، انسان فراموش میکند که چه سؤالی از او
کرده است!»

— خدای من! این موضوع چقدر واقعیت دارد.
بهمین جهت او با دقت زیاد سوئیت سلوی باخ را



پی‌یر فورنیه و چارلی چاپلین

من با پی‌یر فورنیه در منزل
 آشنا شدم. همه
 میدانند این عکاس که آلبومهای زیادی تهیه
 کرده، یک هنرمند تمام عیار است. درسامبر
 ۱۹۴۴ بود که من مرتباً برای ویلن سلست «پی‌یر
 فورنیه» ابراز احساسات میکردم و کف میزدم و
 لازم بود که از نزدیک با او آشنا شوم. این آشنائی
 برای من از بزرگترین اتفاقات بود. دریافتم که او
 شخصیتی است آمیخته از یک هنرمند و یک
 انسان واقعی. وقتی او در سالن، از دور، دستی
 بمن تکان داد، همان لبخندی را برب داشت که
 همواره روی صحنه در حضور تماشاگران برب
 دارد، همان ابهت و همان خونسردی بانگاہ نافذ و
 موهای خاکستری که در حال حاضر برای من

که من هر روز قطعه‌ای از آنرا برایش مینواختم، گوش
 میداد. یک روز بعد از ظهر، او نمونه‌ای
 از «سنفونی پاستورال» خودش را بمن هدیه کرد و
 بعنوان یادبود برایش نوشتم: «به یاد لحظات
 موزیکال فراموش نشدنی که با یکدیگر داشتیم.»
 — من فکر میکنم تو علاقهٔ مخصوصی به معاشرت
 با اهل قلم داری.
 — برای اینکه از نوازندگان دوری کنم.
 — از نوازندگان خوشت نمی‌آید؟
 — آه! چرا، البته. ولی اگر انسان یک عمر
 موزیک کار کند، گاهی احتیاج دارد که از
 نوازندگان دوری کند. قبل از اینکه من پاریس را
 ترک کنم، میخواهم قدری گردش کنم، مایلیم از
 نمایشگاه امپرسیونیستها دیدن کنم.

جوانتر و جالب‌تر است تا با موه‌های قهوه‌ای زمان جوانی اش. او در عین آرامی، انسانی است پرتحرک. همان‌طور که قادر است لحظه‌ای عصبانی شود، دوست با ثباتی هم هست، و او با وفا و دوست داشتنی است. به اقتضای حرفه‌اش مجبور به مسافرت است، ولی به خانواده‌اش علاقه زیادی دارد.

رفتارش در زندگی خصوصی، مانند ظاهر شدنش روی صحنه است. باید یادآور شوم که من فوراً شیفته او شدم. بعد از ۵ دقیقه که از ملاقاتمان می‌گذشت، آرزو داشتم که با او دوست شوم. بعد از ساعتی با هم دوست شدیم و این دوستی پس از گذشت یازده سال، هنوز هم دوام دارد. در همان روز، او در حضور عده‌ای از دوستانش قطعاتی نواخت. اولین بار بود که من با کنسرت او، نه در صحنه، بلکه در یک مجلس خصوصی آشنا شدم و باعث شگفتی بود که او دو نغمه کاملاً متفاوت در اختیار داشت. در سالن PLEYEL یا تآتر شانز-لیزه، نوای سولستیهای بزرگ بر سالن حاکم بود. ولی او، اینجا، در این محیط صمیمانه و خصوصی، یک نوازنده مجلسی بود. او هرگز کوچکترین ریزه کاریها را از نظر دور نمی‌داشت. همواره خونسردی خود را حفظ میکرد و این حُجب او به کنسرت یک صمیمیت اعطاء میکرد. من مدتی از دوران کودکی خود را در طبقه اول یک خانه اجاره‌ای در پاریس بسر بردم که در طبقه هم کف آن، ویلن سلیست معروف آن زمان به نام ژوزف هولمن زندگی میکرد. او همیشه خود را بالباسهای پشمی می‌پوشاند و زمستانها پالتوی اسکاتلندی بلند با

چهارخانه‌های درشت در برداشت. از سوی دیگر، چهره هولمن در میان یقه پوست شیر سفید مایل به زرد پالتو، جلب توجه میکرد که مرتباً با این پوست مشغول بازی بود. صدای ساز هولمن هنگام نواختن ویلن سل، با اعتماد به نفسی که داشت، حتی از قشورترین دیوارها نیز نفوذ میکرد. ما هر وقت از درب منزل اومی گذشتم، صدای ساز او را می‌شنیدیم؛ ولی عصبانی هم میشدیم به هنگامی که او هر روز بعد از ظهر برای صدمین بار، گام دومازور را با یک حالت قهرمانی و اشتیاق یک تنور در حالی که چشمانش را می‌بست و سری خم شده به پائین داشت، می‌نواخت و مهارت خود را باز به آزمایش می‌گذاشت. آقای هولمن بعنوان یک ویلن سلیست مکتب قدیم، دارای افتخاراتی هم بود، ولی او هیچوقت به این موضوع توجه نداشت که نواقص ویلن سل خود را مرتفع کند. او یک بار برای همیشه، خود را قانع کرده بود که ساز او هنگام نواختن میخراشد، نفس نفس میزند، خرنج می‌کند، سوت میکشد، سرفه میکند و حتی عطسه هم میکند! من نمیتوانم تصور کنم که بهتر از این هم امکان پذیر بوده است.

— پی‌یر! آیا توبه این نتیجه رسیده‌ای که مردم از نوازندگان انتظار معجزه دارند و از هنرمند می‌خواهند که صدا و همه صفات ساز را ویلن سل آواز هم بخواند یا اینکه یک صدای تنور مانند یک ساز زهی صدا بدهد یا ترومپت، خود بخود بنوازد و یا چکش‌های پیانونوهای ظریف تری از خود در بیاورد؟! یک دنیای وارونه...!!؟

— چرا، این امر حقیقت دارد. انسان نباید فراموش کند که ویلن سل فقط ویلن سل است.

در گذشته، در این باره نگرانی وجود نداشت که ویلن سل فقط بعنوان یک صدای باس است و مکتب آلمانی به این اصل اهمیت میداد که این ساز با مهارت نواخته شود نه اینکه خوش صدا باشد از من. این ابتکار شومان که اواسط قرن گذشته برای اولین بار یک کنسرت ویلن سل اجرا کرد، بخود می لرزم که او چگونه سوئیت هائی از باخ و قطععاتی از بوکرنینی را نواخت و در چه شرایط دشواری این آثار جاودانه استادان کلاسیک را به اجرا درآورد! نه، میتوانم حدس بزنم که بطرز وحشتناکی اجرا شد! بخاطرات گذشته خوب فکر کن که واقعاً چه زمانی رفورم در نواختن ویلن سل آغاز شد. مدت زمان درازی نیست، از زمان کازالس.

تا اینکه بالاخره، کازالس آمد. تکنیک جدید کازالس آغازی بود برای نواختن ویلن سل با تکنیک جدید. البته به این سادگی نیست که این موضوع را بدون کاربرد اصطلاحات فنی بیان کرد. آیا این شهامت و جرأت را داری که یک آموزش کوتاه ویلن سل را در پنج اصل فراگیری؟ — موافق هستم.

— اول: باید تصور کنی کششی که دست چپ تحمل میکند، موجب خسته شدن عضلات میشود و در نتیجه به صدا صدمه میزند. برای خنثی کردن این اثر، کازالس ترتیبی داده که دست، بازو آزاد باشد و این شاهکار او اکنون تحقق یافته است. دوم: او نشان میدهد که چگونه با همه طول آرشه و همه قدرت و فشار بنوازد. بنابراین، آرشه باید کاملاً نرم کشیده شود. در نتیجه، نواهای ملایم تری هم در گوش ما طنین افکن میشود.

سوم: او پیشنهاد میکند که انگشتان دست چپ، فعالیت مشکل تر و بیشتری را عهده دار شوند و بدین ترتیب حرکت بازو را به حداقل میرساند. چهارم: اینکه او انگشت را هنگام بالا رفتن صدا با نیروئی به پائین می کوبد و هنگام پائین آمدن صدا، انگشت را به سرعت عقب می کشد. در نتیجه یک پیزیکاتو(زخمه زدن با انگشت به سیم) بوجود میآید و نوائی کاملاً واضح تر نواخته میشود. بالاخره او نشان میدهد که چگونه از صداهای زیر کاملاً استفاده کند، بطوریکه یک نوازنده با تجربه هم در این زمینه احساس آرامش کند. با این متد، ویلن سل، نوائی آرام تر و سبک تر داشته و به ویلن نزدیک تر میشود و ویلن سل مدرن پا به عرصه وجود میگذارد.

* * *

تا جائیکه بیاد دارم، از روزی که پی یر فورنیه را میشناسم، همواره کوشش داشته متد جدیدی برای نواختن ویلن سل بدست آورد. او پیوسته جستجو میکند آنچه را که تجربه کرده است بهتر کند و بطور دائم در پی کسب اطلاعات و معلومات بیشتری است تا افق دید خود را وسعت بخشد. او بدون آنکه از تلاشهای جدیدش راضی باشد، فراتر می رود و نواهای جدیدی خلق میکند. با عشق و علاقه وافر، به ویلونیستهای گیتاریستهها و خوانندگان گوش فرا میدهد تا امکانات آنها را مورد استفاده قرار دهد. لازم است به آندانتة(قسمت آهسته یک قطعه) کنسرتو شومان که با پنجه های هنرمندان پی یر فورنیه نواخته میشود، گوش فرا دهیم. چشمان خود را ببندید، دیگر نمیدانید ناله های عاشقانه از چه برمیخیزد، یقیناً نمیتواند از ویلن سل باشد. در

اهدا کنیم؟

امروزه کمتر کسی میدانند که موزیک مجلسی چیست. برخی تصور میکنند که چون یک سونات مینوازند، نوازنده مجلسی هستند و هنرمندی را که آنها را همراهی میکند، به مقام دومی تنزل میدهند.

در حقیقت، موسیقی مجلسی نشانگر اشرافیت هنرمند است، انسان باید قادر باشد بدون فراموش نکردن شخصیت خود، کناره گیری کند و در عین حال مطیع باشد. بطور خلاصه میتواند در حد خودش حکمروائی کند. این بدان معنی است که فوریه کاملاً در قلمرو سوناتها و تریوها در مکان خودش قرار دارد. با توجه به اینکه او بعنوان ویلن سلیت نمیتواند پیشرو باشد، با وجود این بمنزله روح گُل در ارکستر تجلی میکند: برامس - بتهون - باخ، با مهارتی که وی در نوازندگی دارد، قلب های، راه می یابند.

* * *

— پی یر! تا بحال از زندگی خودت برای من چیزی نگفته ای.

— این آنقدر مهم نیست؛ چیزی یکنواخت تر از زندگی یک مسافر و چیزی نگران کننده تر از زندگی یک هنرمند نیست. انسان موسیقی مینوازد و از شهری به شهر دیگر و از سالنی به سالن دیگر میرود و بالاخره شبها در چهار دیواری اطاق هتل می نشیند. پس از پایان کنسرت، طلوع آفتاب روز بعد، خسته و خمیازه کشان، باز هم آماده حرکت است. زیاد هم لذت بخش نیست. تماشاچیان هم بطور کلی هنرمند را از جنبه های رمانتیک می بینند.

— شوخی نکن!

خاتمه این کنسرتو، آر پز (اصواتی از آکورد که پشت سرهم نواخته شوند) او، موجب اعجاب ما میشود و این سؤال مطرح میگردد که چگونه یک نوازنده ویلن سل قادر به پدید آوردن این قطعه هنری گردیده است. اما بهتر است به موزیک او در شبی گوش فرا دهیم که یک برنامه نسبتاً سبک را اجرا میکند، مثل کنسرتوهایدن یا قطعه ای از فیلیپ امانوئل باخ که هرگز نواخته نمیشود. حیف! چون بین دو قطعه روح انگیز و باصفا با صدای زیر که احیاناً میتواند اجرا را در معرض خطر قرار دهد، زیباترین آندانته که تصور آن میرود، قرارداد. پس از سکوت فلوت ها، دوست موفوریه، آرشه را بر ساز میگذارد، چشمانش را می بندد. فوریه قابل تغییر است و بنابه اقتضا، اینتر- پرتاسیون (تفسیر) خود را تغییر میدهد. اینطور میتوان گفت که او قالب خود را عوض میکند و نه تکنیک خود را.

هنرمندی که در SARABAND سوئیت دومینور از قطعه ADEL UND WURDE را عرضه میکنند، در قطعه FILEUSE اثر گابریل فوره، زیباترین نغمه ها را مینوازد و بالاخره در شبی دیگر که او با حرارت کنسرتویی از دور ژاک اجرا میکند، شما مجذوب او میشوید.

از آنجائیکه او امروز با دو هنرمند بزرگ کنسرت اجرا میکنند، در هماهنگی کامل با آنان، «تریو» سی بمل ماژور، اثر شوپرت را مینوازد و عظمت او ما را تحت تأثیر بیشتری قرار میدهد. اکنون که از شوپرت یاد می بینیم، این سؤال برای من مطرح میشود که آیا نباید به پی یر فوریه بعنوان نوازنده مجلسی، جایزه «نخل»

— بدون شوخی جریان کمتر خوشمزه است. خوب، حالا داستان خودم را برایت میگویم. به سبک «ساشا گیتری» و به صورت شعر:
پدرم، مادرم و نزدیکان آنها هنرمندان بزرگی بودند.

پدر بزرگ، لسو پولد موریس، از هنر سنگ قبرسازی اطلاع داشت.

— ادامه بده!

— سال ۱۹۱۵ متولد شدم. در زمان طفولیت به فلج اطفال مبتلا شدم. مادرم با نگرانی از وضع من، پیشنهاد کرد ویلن سل بیاموزم و بالاخره ثابت شد که بچه بی استعدادی نبودم. ویلن سل که در ابتدا برایم بعنوان سرگرمی بود، بعداً به شور و هیجانی تبدیل شد.

سال ۱۹۱۸ در کلاس آمادگی بازلر پذیرفته شدم، بعد به مدت سه سال به کلاس بالاتر آورده هکینگ و بالاخره به سال ۱۹۳۲، برای اولین بار، موفق به اخذ جایزه برای اجرای چهارمین سوئیت باخ و فینال کنسرتو لالوشدم.

— چه خاطره ای از سالهای تحصیل داری؟

— یک دوران پرثمر بود و این نتیجه را بدست آوردم که زندگی یک هنرمند در دو جنبه خلاصه میشود: یکی اینکه انسان آنچه را که به او میآموزند یا میگیرد و از طرف دیگر، فراموش میکند که به کسی چیزی یاد داده است.

در سال ۱۹۳۶ با لودویا ازدواج کردم. فکر میکنم احتیاجی نباشد شخصیت او را تشریح کنم.

هرکسی او را برای اولین بار می بیند، تشخیص میدهد او زنی خوب و هنرمند است. برای من، لودویا عشق، علاقه و موزیک است.

گذشته از آن، برای من شانس هم آورده است. در چنین شرایطی، طبیعی است که من امید زیادی به استعداد روز افزون پسرمان جین پی بر داشته باشم. با ازدواجم، در حقیقت، کاریز بین المللی من بطور واقعی آغاز میشود. اولین مسافرت من برای کنسرت به آلمان، انگلستان، لهستان و هلند بود. بعد با شروع جنگ، دیگر امکان سفر نبود. باید کاری در پاریس شروع میکردم. من با رادیو شروع به همکاری کردم و یک قرارداد عالی بعنوان سولیست برای ۴۵۰۰ فرانک امضاء کردم.

— برای هر برنامه ای؟

— نه، برای هر ماه. اواخر سال ۱۹۴۰ به پاریس مراجعت کردم. تعدادی شاگرد دور من جمع شدند و من چند سالی بعنوان پروفیسور در کنسرواتوار تدریس میکردم. در سال ۱۹۴۳ به تریوم مشهور CORTOT, THEBAUD در کازالس دعوت شدم تا بجای کازالس بنوازم. من اغلب کورتوت را می بینم که ساز میزند و من بسیار مدیون او هستم و باید بگویم او اولین همکار بزرگ من و دیگران نیز تا کنون اشنایل، بک هاووس، لیمپاتی، کیز کینگ و کمف بودند. بجز توسکانی نی و برونو والتز، من با همه رهبران مشهور ارکستر ساز زده ام. خوب، این به این علت است که وقتی انسان هر بار به دور دنیا مسافرت میکند، در حقیقت همینطور خواهد شد. اولین بار که در سال ۱۹۴۸، بعد از شرکت در ۶ کنسرت که بی. بی. سی در لندن ترتیب داده بود، به ایالات متحده و بعد هم به امریکای جنوبی و سر آخربه ژاپن مسافرت کردم. نمیدانم سال دیگر کجا خواهم بود.



— تو خیلی شکسته نفسی می کنی، در حالیکه
قراردادها را در جیب داری!

— و تو هم ماهرانه، نقش یک شرح حال نویس را
بازی می کنی! راستی، شرح حال نویسی
چیست؟

— کسی که زندگی یک شخص مشهور را شرح
میدهد.

— صحیح است. ولی تو، شخصی را که
مرد مشهوری زندگیش را برای او شرح می دهد،
چه می نامی؟

— یک آدم زرننگ!

شرح حال

پیر فورنیه روز ۲۴ ژوئن ۱۹۲۶ در پاریس متولد شد. بعد از اینکه در ۹ سالگی به فلج اطفال مبتلا شد و پس از یک تصادف، به فراگرفتن موسیقی همت گماشت. وی پس از تحصیل موفقیت آمیز در کنسرواتوار پاریس، و گذراندن کلاسهای بازر و آندره هکینگ، شویلارد و کاپلت، از دبیرستان فارغ التحصیل شد و یک «رپرتوار» (مجموعه موزیک لیته) وسیع را فراهم آورد که به او امکان داد تا با سرعت راه ترقی را بیامد. بین سالهای ۱۹۳۲ و ۱۹۳۹ پیر فورنیه، موفقیت شایانی را در ردیف سولیستهای فرانسوی کسب کرد و بعنوان یک سولیسته بزرگ فرانسوی در ارکسترهای ارو پائی، با رهبران معروف ارکستر کنسرتوهای اجرا نمود.

پیر فورنیه از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۳۹ به عنوان استاد ویلن سل و موسیقی مجلسی در ECOL NORMAL و نیز بعنوان سرپرست کلاسی که از طرف کازالس افتتاح شده بود، به تدریس اشتغال داشت. در سال ۱۹۴۱ کلاس ویلن سل کنسرواتوار پاریس را گشود. فعالیتهای بین المللی او که در اثر جنگ متوقف شده بود، از سال ۱۹۴۶ مجدداً توسعه یافت، بطوریکه به سال ۱۹۴۹ مجبور به ترک کنسرواتوار پاریس شد و هم زمان

با تورنیه (مسافرت برای اجرای برنامه) دوم اودر ایالات متحده آمریکا بود که در نیویورک به موفقیت بزرگی دست یافت، موفقیتی پر بارتر از موفقیت او در سال ۱۹۲۸. در آن سفر با ارکسترهای بزرگ، مانند فیلا-رمونیک، ارکستر سمفونیک بوستون و ارکستر سمفونیک های شیکاگو، کلیولند و لوس آنجلس و سایر ارکسترها نیز، کنسرتوهای اجرا نمود.

به سال های ۱۹۵۰ و ۱۹۵۱، او بعنوان یک سولیسته بین المللی در کشورهای آمریکای جنوبی نیز اشتهار یافت. وی بعنوان محبوب ترین سولیسته فستیوال بزرگ ارو پائی مانند لوسران، ادینبورگ، اکس آن پرونس، بزانسون و مونتر در هر فصل حضور داشت. در نوامبر ۱۹۵۴ به ژاپن رفت. در ژوئن ۱۹۵۵ در یک تورنه در آفریقای جنوبی شرکت کرد که پس از آن به امریکای جنوبی و شمالی و بالاخره به سال ۱۹۵۶ به استرالیا رفت. آثار مدرن زیادی به پی ر فورنیه تقدیم شده، مانند کنسرتو اثر شوک، سونات پولنس و غیره. در سال ۱۹۵۳ پی ر فورنیه به دریافت لقب شوالیه گارد احترام فرانسه مفتخر شد.